**5شنبه 26/7/1403-15ربیع الاول 1446-17اکتبر2024-درس 6 تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن -**

[سوره الأنعام (6): آيات 25 تا 26]

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلى‏ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها حَتَّى إِذا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (25) وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (26)[[1]](#footnote-1)

برخى از آنها بتو گوش مى‏دهند. ما بر دلهاى ايشان پوشش و در گوشهاى ايشان سنگينى افكنده‏ايم كه نفهمند. آنها هر آيه‏اى ببينند، ايمان نمى‏آورند. حتى هنگامى كه نزد تو مى‏آيند، با تو بجدال پرداخته، كافران گويند: اين نيست مگر احاديث عجيب و غريب گذشتگان.

آنها مردم را از وى نهى ميكند. و از وى دور ميشوند و جز خويشتن را هلاك نميكنند و نميدانند.

شان نزول‏

گفته‏اند: گروهى از مشركين مكه، كه نضر بن حارث و ابو سفيان و وليد بن مغيره و عتبة بن ربيعه و برادرش شيبه و ... از آنها بودند، در مجلس پيامبر كه مشغول قرائت قرآن بود، نشستند و به نضر گفتند: محمد چه ميخواند؟ گفت: داستانهاى عجيب و غريب‏گذشتگان. نظير آنچه كه من در باره گذشتگان براى شما نقل ميكردم.

اين آيه بهمين مناسبت نازل شد.

مقصود

اكنون خداوند در باره حال آنها در موقع استماع قرآن مى‏فرمايد:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلى‏ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً: گروهى از كفار كه سابقاً در باره آنها سخن گفتيم و بقول مجاهد، يعنى قريش به كلام تو گوش ميكنند. اما بر دلهاى آنها پرده‏اى افكنده‏ايم و در گوش‏هاى آنها سنگينى قرار داده‏ايم، تا سخن ترا نفهمند.

ابو عاصم عامرى گويد: بهترين اقوال در اينباره اين است كه روايت شده، كه پيامبر اسلام، شبها نماز را بلند ميخواند و در ضمن نماز قرائت قرآن ميكرد، باميد اينكه كسى گوش كند و درباره معناى آن بينديشد و ايمان آورد. مشركين وقتى كه صداى او را مى‏شنيدند، بآزارش پرداخته، او را از بلند خواندن قرآن منع ميكردند.

خداوند متعال آنها را خواب ميكرد و بر دلهاى ايشان پوششى مى‏افكند كه از هدف خويش باز ايستند و نتوانند پيامبر را اذيت و منع كنند. اين كار را خداوند هنگامى ميكرد كه آنها دلايل پيامبر را شنيده بودند و بر آنها اتمام حجت شده بود و ديگر مسلم شده بود كه ايمان نخواهند آورد. پس القاى خواب بر آنها، تشبيه شده است به افكندن پرده بر دلها و سنگينى در گوشها. زيرا هر دو از نظر خاصيت عدم تدبر و دقت، يكى هستند. به همين معنى است آيه: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً» (اسراء 45: هنگامى كه قرآن ميخوانى ميان تو و آنها كه به آخرت ايمان ندارند، پرده‏اى قرار ميدهيم) يك احتمال هم اين است كه خداوند جلو فهم آنها را ميگيرد و آنها را از فهم باز ميدارد، بخاطر كفرشان. يعنى كيفر كفر آنها را اينطور ميدهد كه موانعى در راه فهم و شنوايى آنها ايجاد كند.

احتمال سوم اين است كه: كفرى كه در دلهاى ايشان است، بطور تشبيه و مجاز،پوشش دل و اعراض و روى گردانى آنها از فهم قرآن را بطور مجاز، سنگينى گوش ناميده است، زيرا با وجود كفر و اعراض ممكن نيست، ايمان حاصل شود، چنان كه با وجود پرده بر دل و سنگينى در گوش، ممكن نيست انسان چيزى بفهمد و ايمان بياورد. اما علت اينكه: عامل سنگينى گوش و پرده افكنى بر دلها را خودش معرفى كرده، اين است كه: اين تشبيه را خود خداوند بكار برده است. يعنى: ما كفر و اعراض ايشان را با پرده دل و سنگينى گوش، همانند دانستيم. چنان كه هر گاه انسان كسى را ستايش كند و فضايل و مناقبى به او نسبت دهد، مى‏گويد: من او را فاضل و بزرگوار قرار دادم و هر گاه براى او معايب و گناهانى بشمارد، مى‏گويد: من او را فاسق كردم. در حالى كه گوينده فقط اوصاف آنها را بيان كرده، نه اينكه تاثيرى در فضل و فسق آنها داشته است.

نمونه ديگر اينكه مى‏گويند: قاضى فلان كس را عادل ساخت. يعنى حكم به عدالت او كرد و حال او را آشكار ساخت. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جعلتنى باخلا كلا و رب منى‏ |  | انى لأسمح كفا منك فى اللزب‏ |

يعنى: تو مرا بخيل شمردى. سوگند به خداى منى، چنين نيست، من در روزگار قحطى از تو دست بازترم.

وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها: ابن عباس گويد: يعنى اگر هر چيز عبرت- آموزى بنگرند، ايمان نمى‏آورند. برخى گويند: يعنى اگر معجزه‏اى هم ببينند كه دليل نبوت تو باشد، ايمان نخواهند آورد. بخاطر اينكه عناد دارند.

اگر آيه را بر معناى ظاهرش حمل كنيم، صحيح نيست، زيرا كسى كه نميتواند بفهمد و بشنود، در باره او نميگويند: عناد دارد و حتى اگر معجزه يا چيز عبرت آموزى هم بنگرد، ايمان نمى‏آورد. چنين كسى را نميتوان غافل معرفى كرد و تكذيب آيات را بر او عيب دانست، زيرا او ممنوع از فهم است.

اما حل اشكال اين است كه: خداوند در وصف بعضى از كفار ميفرمايد:

«وَ إِذا تُتْلى‏ عَلَيْهِ آياتُنا وَلَّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها» (لقمان 7: هر گاه آيات ما برايش خوانده شود، طورى روى گردان ميشود كه گويى نشنيده است) و اگر در گوش‏آنها طورى سنگينى بود كه نمى‏شنيدند، چه معنى داشت كه بدنبال آن بگويد: «كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً» (گويا در گوشهايش سنگينى است) و چه معنى داشت كه او را مورد نكوهش قرار دهد، زيرا او قوه شنوايى ندارد و كسى كه اين قوه را ندارد، بر ترك شنوايى نكوهش نميشود؟ (پس منظور اين است كه با اينكه ميشنوند، همانند كرها هستند و مطلب را درك نميكنند).

حَتَّى إِذا جاءُوكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ‏ اينان هنگامى كه روزها نزد تو مى‏آيند، براى كسب فضيلت و ارشاد نمى‏آيند، بلكه ميخواهند با تو مجادله كنند و سخن ترا مردود و باطل شمارند و دلايل توحيد و نبوت، براى آنها سودى ندارد. كافران مى‏گويند: اين قرآن سخن خدا نيست. داستانهايى از گذشتگان است كه نوشته‏اند و بيادگار گذاشته‏اند.

برخى گويند: منظور از «أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» مطالب پوچ و مهملى از قبيل داستان «رستم و اسفنديار» است كه در شاهنامه‏ها و «خدا نيامك» ها بوسيله يك مشت مهمل گو و دروغ پرداز، براى نسلهاى تيره بخت بيادگار مانده و هيچ نفعى براى آنها ندارد.

برخى گويند: جدال آنها همين بود كه قرآن را از سنخ مطالب اساطيرى معرفى مى‏كردند. نظير جدال ديگر آنها كه: چرا آنچه خودتان مى‏كشيد، ميخوريد، اما آنچه خدا كشته است، نميخوريد؟!

مقصود

وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ‏: ابن عباس و محمد بن حنفيه و حسن و سدّى گويند: يعنى كافران مردم را از پيروى پيامبر نهى ميكنند و خود از او دور ميشوند و فرار ميكنند. قتاده و مجاهد گويند: يعنى مردم را از شنيدن قرآن منع مى‏كنند تا در دلشان اثر نكند و خود از استماع قرآن دور ميشوند.

برخى گويند: اين آيه در باره ابو طالب، پدر گرامى على عليه السلام است. يعنى مردم را از آزار پيامبر منع و خود از او پيروى نميكنند. لكن اين مطلب صحيح نيست، زيرا اين آيه، دنباله آياتى است كه همه در نكوهش كفار هستند. به اجماع اهل بيت عليهم السلام ابو طالب داراى ايمان بوده است و اجماع و اتفاق ايشان براى ما حجت است، زيرا آنها يكى از دو «ثقل» هستند كه پيامبر خدا امر به تمسك به آنها كرده و گفته است: «اگر به آنها تمسك جوييد، هرگز گمراه نميشويد» طبرى مى‏نويسد: رؤساى قريش، وقتى احساس كردند كه ابو طالب، سرسختانه از پيامبر دفاع ميكند، نزد او رفتند و گفتند، اينك عمارة بن وليد كه از جوانان قريش و صاحب جمال وجود و شهامت است بتو واگذار مى‏كنيم تا تو هم برادر زاده‏ات را كه باعث تفرقه ما شده و ما را بيخرد ميخواند، بما واگذار كنى و او را بكشيم.

ابو طالب گفت:

- زهى بى‏انصافى! شما فرزندتان را بمن واگذار ميكنيد كه از او پذيرايى كنم و من فرزندم را به شما واگذار كنم كه او را بكشيد؟ قاعده اين است كه منهم‏فرزند شما را بكشم.

آن گاه چنين گفت،- از پيامبر خدا با شمشيرهايى كه از سفيدى ميدرخشند و همچون جهش برق زود گذر نيستند، دفاع ميكنم.

- از رسول خدا دفاع و حمايت مى‏كنم، همچون حمايت كننده‏اى دلسوز و مهربان‏[[2]](#footnote-2) گفتار و اشعار بسيارى از وى در دست است كه همه شاهد اسلام وى هستند و از حد شمار، بيرون هستند. مى‏گويد:

- مگر نميدانيد كه ما محمد را همچون موسى پيامبرى يافتيم كه نامش در كتب آسمانى پيشين ثبت است؟

- آيا پدر ما هاشم، براى جنگ كمر خود را نبست و فرزندان خود را به جنگ و نبرد سفارش نكرده است؟[[3]](#footnote-3) در يك قصيده مى‏فرمايد:

- به احمد گفتند: ترا عقلى كامل نيست و از سببى قوى حمايت نميشوى.

- بدانيد كه او بحق آمده است و زبانش را بدروغ نمى‏آلايد.[[4]](#footnote-4) در قصيده‏اى كه برادر خود حمزه را به پيروى از پيامبر تشويق كرد، مى‏فرمايد:

- اى ابا يعلى، بر دين احمد صبر و استقامت داشته باش. دين را با صبر و شكيبايى آشكار كن كه توفيق پيدا مى‏كنى.- خوشحال شدم كه اظهار ايمان كردى. در راه خدا يار پيامبر خدا باش‏[[5]](#footnote-5) در قصيده‏اى ديگر ميفرمايد:

- در راه يارى پيامبر خدا، محمد (ص)، پايدارى ميكنم و براى پيروزى او با نيزه و سپاه، مى‏جنگم‏[[6]](#footnote-6) در ترغيب نجاشى، شاه حبشه، بيارى پيامبر ميفرمايد.

- اى پادشاه حبشه، بدان كه محمد، وزير موسى و مسيح بن مريم است.

- برنامه‏اى كه او آورده مثل برنامه موسى و عيسى براى هدايت است. همگى به امر خدا هدايت مى‏كنند و مردم را حفظ مى‏كنند.

- شما نام او را در كتابهاى خود ميخوانيد. آنچه كه در كتابهاى شما آمده، حديث راست است، نه حديث دروغ.

- براى خدا شريك قرار ندهيد. اسلام بياوريد كه راه حق تاريك نيست.[[7]](#footnote-7) در وقت مرگ، چنين فرمود:

- پسرم على و بزرگ قوم، عباس را وصيت ميكنم كه پيامبر نيكو محضر را يارى كنند.

- حمزه كه شيرى است حامى حقيقت و جعفر را سفارش ميكنم كه در برابر مردم از او دفاع كنند.

- مادرم و هر كه زاده است، فداى شما. در برابر دشمنان براى احمد، سپر باشيد.[[8]](#footnote-8) از اين اشعار، كه در قصائد مشهور او موجود است و وصايا و خطبه‏هاى او كه نقل همه موجب قطور شدن كتاب ميشود، بخوبى برمى‏آيد كه او هرگز از پيامبر دور نميشد، بلكه همواره با او معاشر بود و از او حمايت ميكرد. بنا بر اين، چگونه ممكن است، منظور از اين آيه، ابى طالب باشد.

وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ‏: نهى آنها از پيروى پيامبر و دورى آنها از وى، باعث تباهى خود آنها ميشود و نميدانند. [[9]](#footnote-9)

تفسیر مدیریتی

 مبانی و تبعات تضعیف اصلح در سازمان

تضعیف اصلح به هر حیله کار رقبای فاقد صلاحیت است انسانها ی ناتوان مقامات شایسته را ایذاء و تخریب میکنند اقدام سازنده انجام نمیدهند .نمیتوانند بالا بروند سعی میکنند اصلح را پایین بیاورند که امکان ندارد چون صالحیت موهبتی ربانی است تخریب آسان است هنری نیست کودکانه است آیات این درس چنین واقعیت تلخی را بیان میکنند. اینان در جلسات گوش میدهند وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ مات میشوند مقابل اعجاز مبهوتند لابد باید حقیقت بیان شده را بپذیرند ولی وَ جَعَلْنا عَلى‏ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً دل وگوش آنها محجوب ومسدود است ابزار شناخت و معرفت آنها از کار افتاده است وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها تک تک کلمات طیبات پیامبر ص به عنوان مدیر مدینه النبی ص آیه است نشانه خداست ایمان آور است توام با استدلال است ولی ایمان نمی آورند وقتی با عالیترین مدیر بشری چنین هستند با مدیران اصلح در رده های بعد از معصوم به طریق اولی این برخورد تخریببی و ایذایی را دارند در نشست ها ، همایش ها ،جلسات کاری مباحث ،طرح ها ، پیش نهادات ، تصمیمات ، او را با دفاعیات مستدل و محکم میشنوند بلکه گوش میدهند ولی فقط نظاره گرند ولی ایمان نمی آورند تایید نمیکنند گویا به علت ثقل و وقر سامعه نشنیده اند وقتی هم مراجعه به اصلح میکنند و نزد او می آیند وقت میگیرند دسته جمعی یا خصوصی

حَتَّى إِذا جاؤُكَ با اصلح به مجادله و بگو مگو می پردازند يُجادِلُونَكَ لا والله وبلی والله میگویند حرف قطع میکنند میخواهند حرف خود را ولو باطل تحمیل اصلح کنند. از جوابهای او قانع نمیشوند در نهایت هم میگویند این سخنانت برنامه هایت پروژ هایت من در آوردی است رویایی و افسانه ای است غیر عملی است کهنه است بدرد زمان جدید نمیخورد يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (25) این مجادلات مبتنی بر کفر و کفران و حق پوشی را مرتب تکرار میکنند زیر بار نمیروند پاسخی هم منطقی ندارند فقط بنای مخالفت دارند حرف های اصلح را اساطیر اولین میدانند که قبلی ها مدیران ادوار گذشته هم گفتند و اثری نداشته است تکرار احاديث عجيب و غريب گذشتگان است . به همین هم اکتفا نمیکنند دیگران را هم با شایعه و شائبه نهی و منع از تبعیت اصلح میکنند وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ مبادا به او گوش دهید آراء و افکارش مضل و مضر است بدردی نمیخورد نتیجه نمی دهد و بالاتر میگویند اصلا به او نزدیک نشوید از او فاصله بگیرید مبادا خرافات و انحرافات او به شما هم سرایت کند وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ درو شوید از او با او قراداد نبندید جلسه نگذارید تلفن نزنید خلاصه سعی در بایکوت و انزوای او میکنند در حقیقت خود زنی میکنند محروم کردن جامعه از اصلح و او را منزوی و خانه نشین نمودن به ضرر همه وباعث هلاکت و فلاکت خودشان است جامعه را و سازمان را از پیش رفت و توسعه باز میدارند به سفال و دره میکشانند وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ حذف و تخریب اصلح ایجاد یک مهلکه برای خود و دیگران است ایجاد حفره های اجتماعی است انحطاط است ولی اینها این واقعیت را درک نمیکنند فقط میگویند این آقا نباشد شاید حضور و ظهور و توفیقات اصلح را مایه تحقیر خود می پندارند که چنین اضرار میکنند وَ ما يَشْعُرُونَ (26) از درک واقعیت عاجزند لجاجت آنان مانع از درک حقائق است فقط بنای مخالفت دارند قلبشان که مرگز شعورشان است دچار کنان و پوشش است [[10]](#footnote-10) این فرآیند تلخ برخورد با اصلح همیشه جریان داشته و دارد و منحصر در معصومان نیست مدیران عادل و صالح هم با چنین مخالفان لدود و لجوجی طرف هستند . اعاذناالله من شرور انفسنا .

برای مطالعه

 [سوره الأنعام (6): آيات 27 تا 30]

وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27) بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (28) وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29) وَ لَوْ تَرى‏ إِذْ وُقِفُوا عَلى‏ رَبِّهِمْ قالَ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى‏ وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (30)[[11]](#footnote-11)

1. لغت‏

اكنّه: پوشش‏ها. جمع «كنان» وقر: سنگينى گوش. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كلام سيئ قد وقرت‏ |  | اذنى منه و ما بى من صمم‏ |
|  |  |  |

يعنى: سخن زشتى كه گوش من از آن سنگين شد، در حالى كه من دچار كرى نيست

اساطير: جمع «اسطوره» و «اسطاره» اين كلمه از «سطر كتاب» يعنى نوشتن كتاب گرفته شده است. مقصود از «اساطير الاولين» نوشته‏هاى عجيب و غريب پيشينيان است. جمع «سطر» به «اسطار» بسته ميشود و «اسطار» به «اساطير» بنا بر اين ممكن است «اساطير» جمع جمع باشد. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى و اسطار سطرن سطرا |  | لقائل يا نصر نصرا نصرا |
|  |  |  |

يعنى: قسم به سطرهايى كه نوشته شده‏اند، من مى‏گويم: اى نصر، يارى كن.

جدال: خصومت‏

اعراب‏

أَنْ يَفْقَهُوهُ‏: مفعول له. يعنى «كراهة ان ...» يُجادِلُونَكَ‏: حال‏ بيان آيه 26

نأى: دورى. «ينئون عنه» يعنى از آن دور ميشوند.

 ( 1)- آيه 25 و 26 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منعنا الرسول رسول المليك‏ |  | ببيض تلالا كلمع البروق‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذود و احمى رسول المليك‏ |  | حماية حام عليه شفيق‏ |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 2)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الم تعلموا انا وجدنا محمداً |  | نبيا كموسى خط فى اول الكتب‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ ليس ابونا هاشم شد أزره‏ |  | و اوصى بنيه بالطعان و بالحرب‏ |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 3)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قالوا لاحمد انت امرؤ |  | خلوف اللسان ضعيف السبب‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا ان احمد قد جاءهم‏ |  | بحق و لم ياتهم بالكذب‏ |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 1)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبرا ابا يعلى على دين احمد |  | و كن مظهرا للدين وفقت صابرا |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقد سرنى اذ قلت انك مؤمن‏ |  | فكن لرسول اللَّه فى اللَّه ناصرا |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 2)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقيم على نصر النبى محمد |  | اقاتل عنه بالقنا و القنابل‏ |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 3)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعلم مليك الحبش ان محمداً |  | وزير لموسى و المسيح بن مريم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتى بهدى مثل الذى أتيا به‏ |  | و كل بامر اللَّه يهدى و يعصم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و انكم تتلونه فى كتابكم‏ |  | بصدق حديث لا حديث المرجم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلا تجعلوا اللَّه ندا و اسلموا |  | و ان طريق الحق ليس بمظلم‏ |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 1)-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اوصى بنصر النبى الخير مشهده‏ |  | عليا ابنى و شيخ القوم عباسا |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و حمزة الاسد الحامى حقيقته‏ |  | و جعفرا ان يذودا دونه الناسا |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كونوا فدى لكم امى و ما ولدت‏ |  | فى نصر احمد دون الناس اتراسا |
|  |  |  |

 [↑](#footnote-ref-8)
9. طبرسى، فضل بن حسن، ترجمه تفسير مجمع البيان، 27جلد، فراهانى - ايران - تهران، چاپ: 1. [↑](#footnote-ref-9)
10. لغت‏

اكنّه: پوشش‏ها. جمع «كنان» وقر: سنگينى گوش. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كلام سيئ قد وقرت‏ |  | اذنى منه و ما بى من صمم‏ |
|  |  |  |

يعنى: سخن زشتى كه گوش من از آن سنگين شد، در حالى كه من دچار كرى نيست

اساطير: جمع «اسطوره» و «اسطاره» اين كلمه از «سطر كتاب» يعنى نوشتن كتاب گرفته شده است. مقصود از «اساطير الاولين» نوشته‏هاى عجيب و غريب پيشينيان است. جمع «سطر» به «اسطار» بسته ميشود و «اسطار» به «اساطير» بنا بر اين ممكن است «اساطير» جمع جمع باشد. شاعر گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى و اسطار سطرن سطرا |  | لقائل يا نصر نصرا نصرا |
|  |  |  |

يعنى: قسم به سطرهايى كه نوشته شده‏اند، من مى‏گويم: اى نصر، يارى كن.

جدال: خصومت‏

اعراب‏

أَنْ يَفْقَهُوهُ‏: مفعول له. يعنى «كراهة ان ...» يُجادِلُونَكَ‏: حال‏ بيان آيه 26

نأى: دورى. «ينئون عنه» يعنى از آن دور ميشوند.

 ( 1)- آيه 25 و 26 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1)- آيه 27 و 28 و 29 و 30 سوره انعام جزء 7 سوره 6 [↑](#footnote-ref-11)